

فرق تاریخ مذاهب

«فرقه سبائیه»

لیلا خسروی - فارغ التحصیل
زبان و ادبیات عرب

را به پای او می نویسند؛ بدون آن که در اصل وجود او تحقیق و بررسی کنند. در دو قرن اخیر، بر خلاف کتب گذشته، کمتر کتابی درباره تاریخ اسلام به نگارش در آمده که درباره این داستان قلم فرسایی نکرده باشد.

براستی عبدالله بن سبا کیست که بزرگترین مورخان اسلامی مانند ابن شهاب زهری، عروۃ بن زبیر، ابان بن عثمان، ابوبکر بن خرم، موسی بن عقبه و وافدی هیچ اشاره ای به او نکرده اند؛ حتی امویان و جاعلان حدیث درباره معاویه نیز نامی از او نبرده اند؛ ولی ناگهان در نیمه نخست قرن دوم هجری، سیف بن عمر که به حيله گری، دروغ پردازی و چاپلوسی نزد حکام عباسی مشهور بوده، او را مطرح ساخت.

تهمتهایی که مغرضان به تشیع زده اند، آن چنان است که اگر در صدد جمع آوری آن برآیم، باید نگارش کتابی حجیم را آغاز کنیم. در قرون اخیر شاهد بوده ایم که مستشرقان مغرض، یهودیها، زردشتیها، وهابیون و... بنا به اقتضای سیاستهای استعماری خود، هر گونه افترا را به شیعه روا دانسته اند. متأسفانه در میان نویسندگان شیعی نیز برخی افراد غیر مغرض، بدون تحقیق و بررسی کافی، گفته ها و نوشته های دیگران را به نام یک موضوع تاریخی نقل کرده اند.

نخستین تهمت ناجوانمردانه که خود اساس دهها تهمت دیگر شد، این است که «مذهب تشیع مولود افکار ابن سبا یهودی است»؛ کسی که بنابه قولی، تمام گناه عالمیان



این در حالی است که مستشرقان و پژوهشگران عرب، این موضوع را جز افسانه‌ای نپنداشته‌اند. مثلاً برنارد لويس درباره او چنین گفته است: «... تحقیقات تازه روشن کرده که این داستان ساختگی بوده و بر حوادث واقعی پیشی گرفته است؛ زیرا صورت نمایشنامه‌ای از گذشته را دارد که نویسندگان قرن دوم هجری آن را از تار و پود خیال بافته و احوال و افکار زمان خود را در آن به نمایش در آورده‌اند.^۱ «ولها و زن» و «فرید لیندر» بعد از بررسی مصادر اسلامی ترجیح داده‌اند توطئه و دعوت منسوب به ابن سبا را از ساخته‌های متأخران بدانند.^۲

متکران ابن سبا چه نظری دارند؟

آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء -رحمة الله علیها- می‌گوید: «و اما عبدالله بن سبا که او را به شیعه و شیعه را به او می‌چسبانند، به شهادت تمام کتب شیعه، عموماً تصریح به لعن او نموده و از او بیزارى جسته‌اند و کمترین عبارتی را که کتب رجال شیعه از قبیل رجال ابی علی و غیره در مورد ترجمه حال او در ذکر حرف (ع) نوشته‌اند این است: «انَّ عبد الله بن سبا سباء العن من أن يذكر: عبدالله بن سبا ملعونتر از آن است که ذکر شود.» و اصولاً هیچ بعید نیست که بگوییم عبدالله بن سبا، مجنون بنی عامر، ابی هلال و امثال اینها، مردمان داستانی و افسانه‌های خرافی هستند که قصه‌گوها و داستان‌سراها اسامی آنها را جعل

کرده‌اند.^۳

علامه طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است که قصه ابن سبا ساخته و پرداخته دشمنان شیعه است. آنان برای ضربه زدن به اسلام و خاصه به تشیع تا آن جا این مطلب را پیش برده‌اند که نوشته‌اند اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله هم تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته‌اند!^۴

دکتر طه حسین چنین آورده است: «می‌گویند وی سازمان منظمی به وجود آورد. در شهرها دسته‌هایی سری تشکیل داد که پنهانی به تبلیغات خود ادامه دهند و مردمان را به شورش برانگیزند تا در فرصت مناسب بر خلیفه هجوم برند. شورش مردم، محاصره و قتل عثمان در نتیجه تشکیلات منظم ابن سبا بود. به نظر من کسانی که داستان ابن سبا را تا این اندازه بزرگ جلوه داده‌اند به خود و تاریخ ستم کرده‌اند. نخستین چیزی که به نظر می‌رسد این است که ما در کتب مهم و مصادر اصلی که داستان شورش علیه عثمان در آنها ضبط است، نامی از ابن سبا نمی‌بینیم. ابن سعد آن جا که از خلافت عثمان و انقلاب مردم سخن می‌گوید، نامی از ابن سبا نمی‌برد.^۵ و در جای دیگر می‌گوید: «عجب در این است که مورخان وقتی اخبار و شورش دوره عثمان را می‌نوشتند از ابن السوداء یعنی عبدالله ابن سبا و پیروانش خیلی نام برده‌اند و باز پس از کشته شدن عثمان و قبل از آن که علی علیه السلام برای ملاقات با طلحه و

زبیر و أم المومنین خارج شود از آنها زیاد نام برده‌اند و باز در آن وقت که علی علیه السلام برای صلح و آرامش، کسانی را نزد طلحه و زبیر و أم المومنین می‌فرستاد، نام آنها در واقع خیلی دیده می‌شد. بعد مورخان گفتند که پنهان از علی علیه السلام و همراهانش برای افسروختن آتش جنگ توطئه کردند و...، اما بسیار عجیب است که این مورخان وقتی از جنگ صفین بحث می‌کنند پیروان ابن سبا را به کلی از یاد می‌برند و یا اصلاً توجهی به آنها نمی‌کنند! باید دانست خودداری مورخان از نام بردن ابن السوداء و پیروانش در جنگ صفین حداقل دلالت بر این دارد که موضوع پیروان ابن سبا و پیشوای آنها، اصلاً بی‌اساس و ساختگی یا مجعول بوده است. آن هم از مجعولاتی که در زمان شدت گرفتن زد و خورد بین شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی اخیراً به وجود آمده است. دشمنان شیعه برای اینکه بیشتر در حقشان دشمنی کنند،

(۱) معروف الحسنی - هاشم: تصوف و تشیع، صادق عارف - سید محمد (مترجم)، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۳۱-۳۲

(۲) همان منبع، ص ۳۲

(۳) طباطبایی - سید محمد حسین: مکتب تشیع، دفتر مکتب تشیع، اردیبهشت ۱۳۳۹، ص ۲۵۵-۲۲۳

(۴) رک: همان منبع، ص ۱۹۴-۲۲۶

(۵) همان منبع، ص ۲۰۹

کوشیده‌اند تا در اصول این مذهب یک عنصر یهودی داخل کنند و اگر موضوع ابن السوداء اساس صحیحی از حقیقت و تاریخ می‌داشت، طبیعی بود که اثر مکر و نیرنگ او در این جنگ دشواری که در صفین به پا شد ظاهر گردد. این اهمال را به چه باید تعبیر کرد؟ یا عدم حضور او در جنگ صفین را چگونه و به چه می‌توان حمل کرد؟ من فقط یک علت برای آن می‌دانم و آن عبارت از این است که ابن السوداء یک شخصیت موهوم بوده است... و باید گفت شخصیتی است که دشمنان شیعه او را فقط برای شیعه ذخیره نموده‌اند. بلاذری در کتاب انساب الاشراف در فتنه عثمان نامی از ابن السوداء و پیروانش که همان سبیه باشند نمی‌برد. در خلافت علی (ع) نیز فقط در یک حادثه مهم از او یاد می‌کند. این حادثه عبارت از این است که ابن السوداء با عده‌ای نزد علی (ع) آمده، درباره ابوبکر از او پرسشی کردند ولی علی (ع) پاسخ سختی به آنها داد و آنها را سرزنش نمود که اوقات خود را با این مسائل می‌گذرانند؛ در صورتی که مصر از دست رفته و پیروان علی (ع) در آن جا کشته شده‌اند. در همین اوقات نامه‌ای نوشت و دستور داد نامه را برای مردم بخوانند تا از آن استفاده کنند.

بلاذری می‌گوید: این سبا نسخه‌ای از این نامه را داشت اما ابن سبا در نزد بلاذری، ابن السوداء نیست بلکه

عبدالله بن وهب همدانی است. بلاذری این خبر را با کمال احتیاط ذکر می‌کند و غالباً درباره‌ی حادثه‌ی که بیان می‌کند، اظهار شک می‌کند زیرا آنها را از مجموعه‌ی مردم عراق می‌داند. بهرحال وی ذکر می‌کند که ابن السوداء و پیروانش در غوغا و شورش دوره عثمان یا علی (ع) به میان نمی‌آورد. محدثین و اهل جدل با عقیده طبری (مبنی بر وجود ابن سبا) موافقت دارند ولی همین اشخاص قائل به چیز دیگری هستند که طبری و پیروانش آن را ذکر نکرده‌اند. اینها می‌گویند که ابن السوداء و پیروانش قائل به خدایی علی شدند و علی (ع) آنها را در آتش سوزاند، اما وقتی راجع به این واقعه در کتب تاریخ جستجو می‌کنیم اثری از این حادثه نمی‌بینیم بنابر این نمی‌دانیم در چه سالی، از مدت کوتاهی که "علی (ع)" خلیفه بود این غلات واقع شده است و معلوم است که سوزاندن عده‌ای از مردم آن هم در صدر اسلام و در میان عده‌ای از مهاجرین، انصار و افراد نیکوکار مسلمین امری نیست که مورخان از آن غفلت کنند و ننویسند و وقت و وقوع آن واقعه را ثبت نمایند و کاملاً آن را مهمل گذاشته، از آن بگذرند.^۱

دکتر علی الوردی نیز داستان ابن سبا را از اول تا آخر ساختگی دانسته و عقیده دارد که این داستان با استادی تهیه شده و به صورتی فریبده در آمده است زیرا معتقد است قریش فقط در میدان سیاست زیرک نبودند بلکه در

داستانسرایي هم مهارت داشتند.^۲ استاد عبدالله السیّتی - از علمای شیعی عراق - می‌گوید: "باور کنید سبائه در هیچ زمان و دوره‌ای جز در عالم وهم و خیال دشمنان شیعه وجود خارجی نداشته است و از جمله وصله‌هایی است که بوسیله دشمنان شیعه به تاریخ تشیع چسبانده شده است. باور کنید سبائه مولود عجیب و غریبی است که اگر کسی حساب آن را به طور دقیق برسد، وجود آن را باور نخواهد کرد."^۳

معتقدان به ابن سبا چه می‌گویند؟

دکتر سامی نشار می‌گوید: «برخی از دانشمندان و روحانیون یهود به دین اسلام در آمده و از فرصت کنار زدن علی (ع) از خلافت استفاده کرده، عقیده "امام معصوم و خاتم الاوصیاء" را پدید آورده، آن را به جهان اسلام تقدیم کرده‌اند کتابهای ملل و نحل تقریباً اتفاق دارند بر اینکه عبدالله بن سبا نخستین کسی است که عقیده عصمت و قداستی را که به علی (ع) نسبت داده شده، دعوت و تبلیغ کرده است و اعتقاد به اینکه علی (ع) دارای حق الهی در خلافت است، در دوران ابوبکر و عمر و پیش از عبدالله بن سبا - نماینده یکی از جریانهای

(۱) همان منبع، ص ۲۱۳-۲۱۴

(۲) همان منبع، ص ۲۱۹

(۳) همان منبع، ص ۲۲۴

مرموز که در انهدام اسلام می‌کوشیده است - وجود نداشته است.^۱

هاشم معروف الحسینی در نقد نظریه دکتر نشار چنین می‌نویسد: نشار اینگونه افکار خود را فلسفی نامیده است؛ در حالی که من نمی‌دانم دکتر نشار چگونه به خود اجازه داده با چنین اطمینانی درباره نظریه مذکور سخن پردازی کند و به عنوان یکی از مسلمانات ضروری و اولیه و بدون اختلاف از آن به گفتگو پردازد. آیا بر این استاد فلسفه و پژوهشگر بزرگ رواست که تا این اندازه تاریخ، روایان و کتب حدیث را نادیده انگارد؟! مگر از محدثان بزرگ اهل تسنن نشنیده که علی علیه السلام نخستین حق الهی را در خلافت داراست؟ از روایانی چون ابن جریر طبری (۱۳۱۰هـ) ابن اثیر (۶۳۰هـ) در کامل، ابن هشام (۲۱۳ یا ۲۱۸هـ) در سیره، هیکل (متولد ۱۸۸۸م) در حیاة محمد، سیوطی (۹۱۱هـ) بیهقی (۴۵۸هـ)، ابن اسحاق (۱۵۱ یا ۱۵۲هـ)، ابن حاتم (۳۵۰هـ)، ابن مردویه (۴۱۶هـ)، ابونعیم (۴۳۰هـ)، نسایی در جامعه (۳۰۳هـ) و آیا حداقل آثار این محدثان نباید در او و عقیده‌اش شک و شبهه‌ای ایجاد کرده باشد؟ پس این محقق و استاد بزرگ دانشگاه چگونه درباره نظریه مذکور رأی قاطع صادر کرده، توگویی آن را از امور مسلم میان محدثان و مورخان شمرده است. نشار مطالبش را غالباً از نویسندگان فرقه‌های مستعصبی که شیعیان را تکفیر کرده‌اند، گرفته است؛

مانند ابن تیمیه و عبدالله بن قسیمی.^۲ معتقدان به ابن سبا می‌گویند: «وی یهودی الاصل و از اهالی یمن بود که به تازگی اسلام آورده بود و چون ایمان زایدالوصفی داشت از روز بعد از تشرف به دیانت اسلام، سراسر آسیای صغیر و یک قسمت از آفریقا را در نور دید و شروع به تهیج و تحریک توده‌ها کرد. فعالیت او اندکی بعد جنبه سیاسی شدیدی پیدا کرد و هنگامی که در مصر رحل اقامت افکند، عمال خلیفه را به باد فحش و تاسزا گرفت و در خطبه‌های خود به عثمان اخطار نمود که از خلافت استعفا دهد و مسند خلافت را برای تنها کسی که شایستگی احراز این مقام را دارد یعنی علی علیه السلام باز گذارد...» فصاحت ابن سبا کار خود را کرد و به زودی ملت گرد او جمع گشته و عقیده‌اش را تقدیس کردند، اما ابن سبا که از این موفقیت جسور شده بود نقاب از چهره برداشت و در نطقها و مواعظش افکار و اصول عقاید یهود را با اصول و مقررات اسلامی در هم آمیخت و همچنین اصل تناسخ را ترویج کرد؛ سپس مسیحیت را به میان آورده و در مسجد بزرگ «فسطاط» فریاد برآورد: مسیحیان ادعا می‌کنند که مسیح در پایان دنیا برای بسط و توسعه نفوذش بر تمامی خلائق باز خواهد گشت ولی من اظهار می‌دارم که مسیح باز نخواهد گشت، بلکه محمد صلی الله علیه و آله باز می‌گردد. او از هر نوع حدودی تجاوز کرد؛ اعلام داشت که محمد صلی الله علیه و آله

تقریباً از جوهر الوهیت است. اطلاعات وسیع او در مسائل مذهبی یهود و اسلام و مسیحی و ایرانی و هندی و حتی فرعونی باعث شد خیلی زود بتواند حریفان را از میدان به در برد. در اندک مدتی او از متنفذترین مردان مصر گردید. والی در برابر او می‌لرزید و هنگامی که فرستاده عثمان به مصر وارد شد خیلی زود تحت تأثیر این ماجراجو قرار گرفت. از مذهب سبئیه فرقه‌های متعددی منشعب شد. به عقیده برخی از آنها علی علیه السلام سوار بر ابرها شده به زمین باز خواهد گشت و به عقیده برخی دیگر علی بر سر اشرار و بدکاران صاعقه و رعد و برق نازل خواهد کرد. بعضی ادعا می‌کنند که علی خورشید است و پاره‌ای دیگر نقش ماه را در صورت او مجسم می‌کنند. می‌گویند: فتنه ضد عثمانی به تحریک ابن سبا بوده که می‌گفت عثمان غاصب است. مردم باید قیام کنند و علیه فرمانروایان مبارزه نمایند. می‌گویند او مانع صلح میان علی علیه السلام و عایشه شد لذا جنگ جمل در گرفت. البته فرد دیگری هم به نام عبدالله بن سودا با سبائیه همکاری می‌کرد. وی از نژاد یهود و از مردم حیره بود و چنین وانمود می‌کرد که مسلمان است تا در نزد کوفیان پیشوایی و مهتری یابد و ایشان را گفت که در تورات خوانده که

(۱) معروف الحسینی، هاشم: همان منبع، ص ۲۸

(۲) با تلخیص از همان منبع، ص ۲۸-۳۰

هر پیامبری جانشینی دارد و علی (ع) جانشین محمد (ص) و بهترین اوصیاست، چنانچه حضرت محمد (ص) بهترین انبیاست.

علی (ع) از کشتن "عبدالله بن سودا" و "ابن سبا" از بین فتنه باز ایستاد و آن دو را به مداین نفی بلد کرد. بعد از شهادت مولی الموحدين علی (ع)، مردم نادان فریفته آن دو شدند. محققین اهل سنت گویند ابن سودا از هواداران دین یهود بوده و قصد داشت با تأویلاتش در مورد علی (ع) و اولاد آن حضرت، اسلام را تباه سازد مسلمانان آنچه را که ترسایان در مورد عیسی (ع) روا داشتند، درباره علی نیز روا دارند. و چون رافضیان را از دیگر اهل هوا فرو رفته تر در کفر دید، خود را به ایشان بست و گمراهیهای خود را به تأویلات ایشان بیامیخت.^۱

می گویند رافضه را رافضی گفتند چون ابابکر و عمر را رفض کردند. رافضه که سبیه باشند، اسلام را دشمن دارند چنانچه یهودیها نصرايت را دشمن می دارند و آنها فقط برای نابودی اهل اسلام و تجاوز به آنها اسلام آوردند. علی (ع) آنها را به آتش سوزانید و عبدالله بن سبا را به سابط و عبدالله بن سباب را به حارز تبعید کرد.^۲

تاریخ همیشه گویای واقعیت بوده است، اما قلم تاریخ نویسان که غالباً از مرکب فراعنه، شاهان و قدرتمندان روزگار رنگ می گرفته، حقیقت را

بسیار کمرنگ به نمایش در آورده است. لذا احتمال فراوان دارد که نظریه دسته اول به واقعیت نزدیکتر باشد و با توجه به ادله و براهین موجود، نظریه دسته دوم بسیار سست می نماید. در مقابل این دو نظر، نظریه سومی نیز هست بر این مبنا که عبدالله ابن سبا وجود داشته است؛ لیکن با اسم و رسمی دیگر. در این باره گفتار یکی از نویسندگان نوآور را مرور می کنیم.

عبدالله ابن سبا یا عمار یاسر؟!

نویسنده نامدار علی الوردی چنین آورده است: «من تصوّر می کنم داستان ابن سبا از آغاز تا پایان افسانه ای است که نیکو و محکم بافته شده و نمایشی جالب است. قریشها نه تنها از نظر سیاست زیرک و هوشیار بودند بلکه در فن داستان پردازی نیز مهارت داشتند و به نظر می آید در روزگار عثمان در محافل خصوصی خود درباره عمار بن یاسر گفتگو کرده و پنهانی به او ناسزا می گفتند زیرا در آن هنگام مصلحت نمی دیدند آشکارا در برابر مردم به او بد و ناسزا گویند. شاید یکی از راویان اخبار شنیده است که قریشان سخن از ابن سودا به میان می آورند و به او فحش و دشنام می دهند. و او گمان کرده که مقصود قریش شخص دیگری غیر از عمار بن یاسر است. چه کسی می داند شاید افسانه ابن سبا از همین گمان نادرست پدید آمده و بعد اندک اندک در پیرامونش داستانهای ساخته و

پرداخته شده است. از شگفتیها این است که ما بسیاری از امور منسوب به ابن سبا را از عمار می بینیم ... باید توجه داشت که ابن سبا به ابن سوداء معروف بوده و کنیه عمار هم ابن سوداء بوده است. قریش در آغاز دعوت پیامبر (ص) آن حضرت را تحقیر و ملقب به "ابن ابی کثبه" کردند و عمار از این حیث بهره فراوان تری داشته و او را "ابن سمیه" و "ابن المستکا" و "ابن السوداء" می نامیدند. پدر عمار یمنی بود یعنی از مردم شهر سباء و هر یمنی را می توان فرزند سباء خواند زیرا همگی مردم یمن نسبت خود را به سباء بن شایخ بن یعرب بن قحطان می رسانند. آلوسی نقل کرده که روزی مردی از عمار تفسیر این آیه را خواست که "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ".^۳ عمار گفت: مراد از این دابه علی بن ابی طالب (ع) است و ما نظیر این پاسخ را در آنچه به ابن سبا راجع به رجعت علی (ع) بعد از مرگ نسبت می دهند، می بینیم. عمار در زمان خلافت عثمان به مصر رفته، مردم را بر ضد وی شورانید و

(۱) طباطبایی - سید محمد حسین: همان منبع،

ص ۱۹۸-۲۰۰

(۲) همان منبع، ص ۲۰۱

(۳) و هنگامی که وعده (عذاب کافران) به وقوع پیوندد؛ جنبنده ای از زمین برانگیزیم که با آنان سخن گوید. سوره نمل - آیه ۸۲

حکمران آنجا تصمیم به دستگیری اش گرفت. و این روایت شبیه است به اینکه می‌گویند ابن سبا در مصر اقامت گزید و شهر فسطاط را مرکز دعوت خود قرار داد. از آن جا با یارانش مکاتبه می‌کرد و عثمان خلافت را به ناحق به چنگ آورده و صاحب شرعی آن علی ابن ابیطالب (علیه السلام) است. در واقع این همان سخن عمار بعد از بیعت مردم با عثمان است که در مسجد فریاد می‌زد: ای گروه قریش! آگاه باشید اگر امر خلافت را از خاندان پیامبران (علیهم السلام) به اینجا و آنجا منتقل کنید، بیم آن دارم که خداوند آن را از شما بگیرد و در میان مردمی غیر از شما قرار دهد؛ همچنان که شما آن را از اهلش گرفتید و در غیر اهل آن قرار دادید.^۱

علی الوردی در ادامه این صحبتها به رابطه عمار و اباذر و گفتگوی ابن سبا و اباذر اشاره نموده و نیز به جنگ بصره و موقعیت عمار نیز اشاراتی می‌نماید و با ارائه این دلایل و مقایس به اینجا می‌رسد که ابن سبایی که مورخان و نویسندگان کتب ادیان بر زبان آورده‌اند، کسی جز عمار یاسر نبوده است.

آیا چنین امری ممکن است. عمار یاسر می‌تواند همان ابن سبا باشد در حالی که خود از صحابه جلیل‌القدر به شمار می‌آمد؟ و آیا چنین اعمالی از یار نزدیک مولی‌الموحدين بر می‌آید؟! پیامبر در حق عمار فرمود: "عمار با حق است و گروهی سرکش و

ستمگر او را می‌کشند." در حال، عثمان بن عفان از وی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت برد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود از اسلام تو گذشتم. برو! و بعد آیه معروف (يَمْنُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا)^۲ نازل شد؛ لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) بار دیگر فرمود: آنان را با عمار چه کار؟ او آنان را به بهشت فرا می‌خواند و آنها او را به آتش دعوت می‌کنند. هر آینه عمار پوست میان چشم و بینی من است.^۳

گویند: عمار یاسر بن مالک بن عوف بن حارثه بن عمار بن یام بن عنس است و ابن خلدون افزوده که عنس همان زید بن مالک بن اود بن غریب بن زید بن کهلان بن سباء است. و اطلاق "عبدالله" بن سباء بر عمار ممکن است، زیرا در بیشتر نامه‌هایی که از سوی خلفا صادر می‌شد و نامه‌هایی که از کارگزاران به مرکز خلافت می‌رسید با عبارت عبدالله فلان إلى عبدالله فلان آغاز می‌شد.^۴

از طرفی اگر وجود ابن سبا - یهودی آشوبگر دوران عثمان - حقیقت داشته باشد چگونه از گزند دستگاه حاکمه عثمان در امان مانده است؟ عثمانی که عمار و ابن مسعود را تازیانه زده، اباذر را تعقیب و به ربه - سرزمینی دور و خالی از سکنه - تبعید کرده است تا در آنجا دوران زندگی خود را که سراسر جهاد و فداکاری در راه خداوند و بهترین خلق او بود به پایان رساند. عثمانی که به نزد عباس عموی پیامبر رفته و گفت: آنان که

پیوند خویشی مرا بریده و مردم را بر ضد من شورانیده‌اند، علی و فرزندان عبدالله بوده‌اند. و نیز یک بار بالای منبر گفت: "علی پیوسته از من عیب‌جویی می‌کند و از بدگویان من (عمار و ابوذر) پشتیبانی می‌کند. و گاهی طلحه، زبیر و عایشه را به شورانیدن مردم علیه خود متهم می‌ساخت. پس چگونه عثمان حتی اشاره‌ای هم به این ابن سبای یهودی آشوبگر نکرده و وی را آزاد گذاشته است. آیا هیچ خردمندی می‌تواند بیندیشد که عثمان همان مردی که با مقریان صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از نظر عموم مسلمین، تندیس حق و نمونه خیر و سرمشق تعالیم اسلام بوده‌اند این چنین رفتار کرده است از ابن سبای یهودی بیگانه می‌ترسیده یا اینکه از موقعیت او آگاه نبوده و یا خود را به نادانی زده و تهمتها را متوجه دیگران کرده است.

پس از این دلایل و شواهد گمان می‌رود که عبدالله بن سباء از جمله شخصیت‌های افسانه‌ای است که سیف بن عمر طی یک داستان پردازی وی را بانی فرقه تشیع قلمداد کرده است.

(۱) معروف الحسنی - هاشم: همان منبع، ص

۳۶-۳۴

(۲) حجات، آیه ۱۷

(۳) معروف الحسنی - هاشم: همان منبع، ص

۳۹-۳۸

(۴) همان منبع، ص ۳۹-۴۰

ابن سبأ و سبئیة از دیدگاه مورخان

داستان افسانه‌ای ابن سبأ در کتب بسیاری آمده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود. محمد رشید رضا از جمله نویسندگان متأخر است که در صفحاتی از کتاب خود تحت عنوان "السنة و الشيعة" چنین آورده است:

"كان التشيع للخليفة الرابع علي بن ابي طالب رضي الله عنه مبدأ تفرق هذه الامة المحمدية في دينها و في سياستها. كان مبتدع أصوله يهودي، اسمه (عبدالله ابن سبأ) أظهر الاسلام خداعاً، و دعا إلى الغلو في علي كرم الله وجهه لأجل تفریق هذه الامة و إفساد دينها و دنياها عليها."^۱

ابوالفداء (المتوفى ۷۳۲هـ) نیز مختصری از اقوال ابن اثیر را در مورد عبدالله ابن سبا آورده است.

و اما ابن اثیر (متوفی ۶۳۰هـ) چنین قولی را از کجا آورده است، مشخص نیست. او این قصه را به صورت کامل در حوادث سالهای ۳۰ تا ۳۶ هجری ذکر کرده ولی هیچ اشاره‌ای به مصدر قابل اعتمادی ننموده است. وی در قسمتی از مقدمه کتابش می‌نویسد:

"أني قد جمعت في كتابي هذا ما لم يجتمع في كتاب واحد. و من تأمله علم صحة ذلك. فابتدأت بالتاريخ الكبير الذي صنّفه الامام ابو جعفر الطبري..."^۲

پس پایه و اساس چنین داستانی منتهی به تاریخ طبری می‌گردد.

از طرف دیگر ابن کثیر (۷۷۴هـ) نیز چنین روایتی را نقل کرده است. ابن خلدون (۸۰۸هـ) در کتاب "المبتدأ و الخبر" قصه سبائیة را با حادّته دارو جمل ذکر کرده است. و در همان کتاب اشاره نموده که حادّته جمل مختصراً از کتاب طبری برگزیده و نگاشته است.^۳ محمد فرید و جدی در دائرة المعارف خود ضمن نام حضرت علی (علیه السلام) این داستان را از قول طبری ذکر کرده است. بستانی (متوفی ۱۳۰۰هـ) هم آن واقعه را از قول ابن کثیر آورده است.

در میان نویسندگان معاصر که در صدد تحقیق در تاریخ اسلامی بر آمده و به صورت تحلیلی هر واقعه‌ای را ریشه یابی کرده‌اند، می‌توان احمد امین (متوفی ۱۳۷۳هـ) را نام برد. وی در جایی که از ایرانیان و اثرشان بر اسلام صحبت کرده از قول شهرستانی و طبری مطالبی راجع به مزدک، دین او، مقایسه عقاید ابوذر غفاری و مزدک و خلاصه عبدالله ابن سبأ آورده است و رجعت و عقاید دیگر شیعه را منتج از افکار این یهودی شمرده است. در جایی از کتاب وی چنین می‌خوانیم:

"فكرة الرجعة هذه اخذها ابن سبأ من اليهودية فعندهم أن النبي الياس صعد إلى السماء و سيعود." تا آن جا که می‌گوید: "و تطوّرت هذه الفكرة عند الشيعة إلى العقيدة باختفاء الائمة و ان الامام المحتفي سيعود فيهلك الارض عدلا و منها نبعت فكرة

المهدي المنتظر" و از آنچه گذشت چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

"والحق أن التشيع كان مأوى يلجأ إليه كل من أراد هدم الاسلام لعداوة أو حقد. و من كان يريد إدخال تعاليم آياته من يهودية و نصرانية و زرتشتية... كل هؤلاء كانوا يتخذون حب أهل البيت ستاراً يخفون و راهه كل ما شاءت اهواءهم. فاليهودية ظهرت في التشيع بالقول بالرجعة... و قد ذهب الاستاذ (و لهوسن) الى أن العقيدة الشيعية نبعت من اليهودية اكثر مما نبعت من الفارسية مستدلاً بان مؤسسها عبدالله ابن سبأ و هو يهودي."^۴ احمد امین در مطالب خود بارها از طبری و یک بار نیز از ولها وزن نام می‌برد؛ ولها وزن نیز چنین داستانی را از طبری نقل کرده است و چه بسا گوی سبقت را از طبری ربوده و در نتیجه‌گیریهای خود بسیار تند رفته است!

حسن ابراهیم حسن، در کتاب "تاريخ الاسلام السياسي" چنین آورده: "فكان هذا الجو ملائماً تمام الملائمة و مهئاً لقبول دعوة عبدالله بن سبأ و من لف لفه و التأثير بها إلى أبعد حد. و قد أذكى نيران هذه الثورة

(۱) عسکری - سید مرتضی: عبدالله ابن سبأ و اساطیر آخری، دارالکتب، بیروت، ۱۳۹۳ هـ، ج ۱، ص ۴۵-۴۶

(۲) عسکری - سید مرتضی: همان منبع، ج ۱، ص ۴۷

(۳) همان منبع، ص ۴۹

(۴) همان منبع، ص ۵۳-۵۴

صحابی قدیم اشتهر بالورع و التقوی - وکان من کبار أئمة الحديث و هو ابوذر الغفاري الذي تحدی سياسة عثمان و معاوية و اليه على الشام بتحريض رجل من اهل الصنعاء هو عبدالله بن سباء؛ و کان یهودیا فأسلم،...^۱

نیکلسون در کتاب "تاریخ الادب العربی" و فان فلوتن در کتاب "السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیة" نیز از طبری این مطالب را نقل کرده‌اند. در این مورد در کتاب دائرة المعارف الاسلامیة^۲ نیز مطالبی راجع به عبدالله ابن سبا به نقل از طبری و مقریزی آمده است. که البته خطوط مقریزی را نمی‌توان منبع قابل اعتمادی شمرد چون سندی برای روایاتش نیاورده است.

حال به سراغ مستشرقان رفته و منابع مورد استناد آنها را در این مورد بررسی می‌کنیم.

دوایت م. دونالدسن در کتاب خود تحت عنوان "عقیده شیعه" چنین آورده که به نظر اصحاب و شیعیان حضرت علی ادعای خلافت در جهت مطامع سیاسی نبوده بلکه حق الهی آن حضرت به شمار می‌رفته است. داعیه آن نیز در زمان خلافت عثمان توسط عبدالله ابن سبا به ظهور رسید. وی کشورهای اسلامی را در نور دید و به افساد عقاید مسلمین پرداخت همان گونه که طبری آورده است. ولی در جای دیگر خاطرنشان کرده که روایت ابن سبا را از دائرة المعارف اسلامی و تاریخ الادب العربی نیکلسون نقل

کرده است که هر دو منبع، از طبری چنین روایتی را نقل کرده‌اند.

ولها وزن در کتاب خود تحت عنوان "دولت امویہ و سقوط آن" چنین روایت کرده است که در آن شرایط فرقه‌ای در کوفه تشکیل شد که اسلام را شکل دیگری بخشید. نام آن فرقه سبیه بود که معتقدان آن حضرت رسول اکرم ﷺ را خارج از قانون شخصی موجود در قرآن و سنت دانسته و می‌گفتند که شخص رسول اکرم ﷺ نمرده بلکه در اجساد ذریه خود زنده است (بنا به قانون تناسخ) و روح الهی آن حضرت به علی ﷺ و سپس خانواده‌اش رسوخ کرده و منتقل شده است؛ لذا علی ﷺ با عمر و ابوبکر که غاصبین حق خلافت بودند، هم سطح نبوده است. پس روح قدسی حضرت رسول ﷺ به ایشان منتقل شده و ایشان وارث رسالت بوده و بعد از پیامبر ﷺ تنها حاکم ممکن برای امت به شمار می‌آیند. این فرقه منسوب به ابن سبا یهودی یمنی است. ولها وزن نیز بعد از آوردن مطالبی چند راجع به عقاید وی، سند خود را طبری ذکر کرده است "میر خواند" و "غیاث الدین" نیز این روایت را متذکر شده‌اند.

سند تاریخ طبری

امام ابو جعفر محمد ابن جریر بن یزید طبری آملی (متوفی سنه ۳۱۰ هـ) داستان سبیه را در کتاب "تاریخ الامم

و الملوک" منحصراً از طریق سیف بن عمر تمیمی آورده است. وی در ذکر حوادث سال ۳۰ هجری چنین نگاشته:

"و فی هذه السنة اعني سنة ۳۰ کان ما ذکر من أمر أبي ذر و معاوية و إشخاص معاوية اياه منها إليها، أمور كثيرة کرهت ذکر اکثرها، فأما العاذرون معاوية فی ذلك فإنهم ذکرُوا فی ذلك قصة. کتب بها إلي السري يذکر أن شعيباً حدّثه سيف عن عطية عن يزيد الفقعسي قال: لما ورد ابن السوداء الشام لقسي أباذر، فقال: يا أباذر الاتعجب لمعاوية.."^۳

طبری پس از آن، قصه ابن سبا و ابوذر را از زبان سیف نقل کرده و در آخر آورده است که "أما الآخرون، فأنهم رَوَوْا فی سبب ذلك اشیاء كثيرة و أموراً شنیعة کرهت ذکرها"^۴

طبری در ذکر حوادث سالهای ۳۰ تا ۳۶ هجری نیز در مقتل عثمان و جنگ جمل، از طریق سیف قصه ابن سبا را آورده است و هیچ طریق

(۱) همان منبع، ص ۵۵

(۲) به اهتمام اساتید: هونسمان، ونسینگ، ورنولد، وروفسنال، وهینیک، وشادة، وباسیة، وهارتمان. وجیب به زبان انگلیسی و فرانسه به تحریر در آمده و اساتید محمد ثابت، احمد الشنتناوی، و ابراهیم زکی خورشید و عبدالحمید یونس، آن را به عربی برگردانده‌اند (منبع پیشین،

ص ۵۷)

(۳) همان منبع، ص ۶۲-۶۳

(۴) همان منبع، ص ۶۲-۶۳

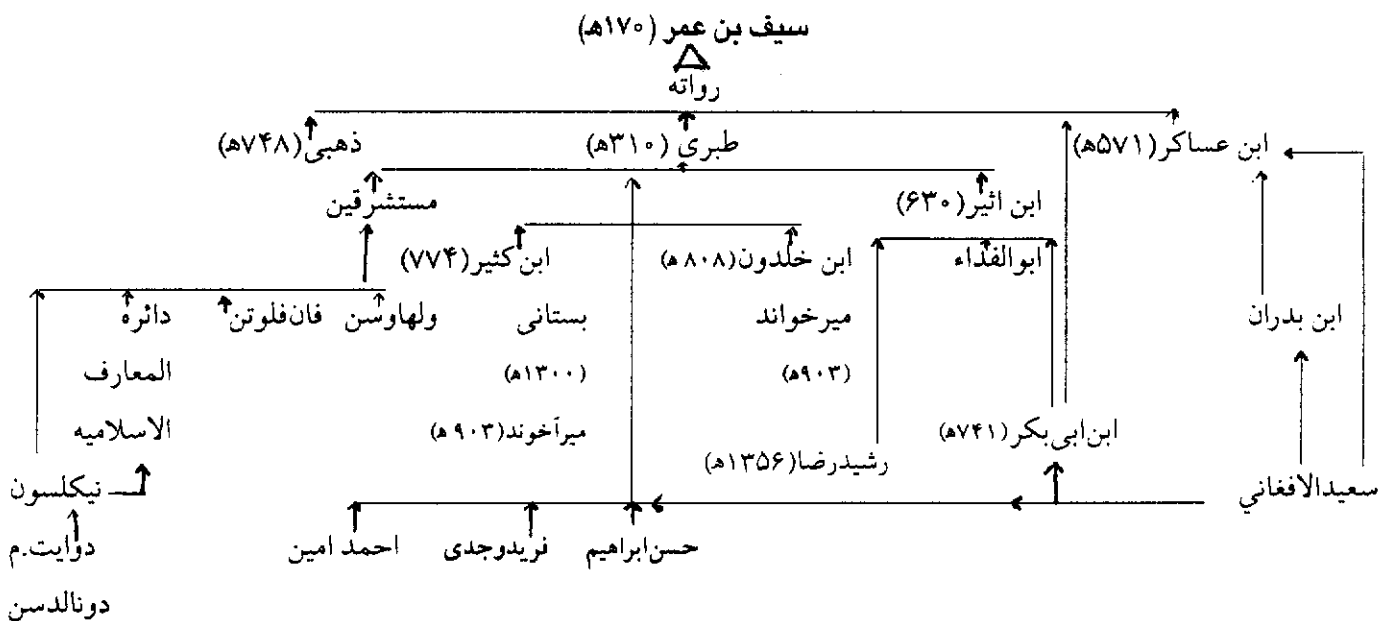
آورده است و چنانچه قبلاً صحبت شد ابن اثیر نیز از طبری نقل کرده است. این سه طریق یعنی کتب طبری، ابن عساکر (و یا ابن بدران) و ابن ابی بکر، طرق اصلی مراجعه محققان به سند تاریخی داستان ابن سبأ می‌باشد. برخی از محققان از هر سه مصدر استفاده کرده‌اند، از جمله سعید الافغانی (در کتاب عائشه و سیاست) اما راه چهارمی نیز برای بیان این اسطوره تاریخی وجود دارد و آن کتاب "تاریخ اسلام" نوشته ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ) است نقطه مشترک همه موارد فوق این است که سند همه آنها به قول سیف بن عمر بر می‌گردد.

داستان فرقه سبئیه را در کتاب بزرگ تاریخی خود به نام "تاریخ مدینه دمشق" آورده است. ابن عساکر نیز از طریق سری بن یحیی، این داستان را از سیف بن عمر روایت کرده است. ابن بدران (متوفی سنه ۱۳۴۶ هـ) نیز در کتاب "تهذیب تاریخ مدینه دمشق" این داستان را بدون ذکر سندهای دیگر از سیف عمر نقل کرده، بدون آن که اشاره‌ای به دیگر رابطه‌های سند کند. ابن ابی بکر (متوفی ۷۴۱ هـ) نیز در کتاب خود به "التمهید والبيان في مقتل الشهيد عثمان بن عفان"، این داستان را از دو راه روایت کرده است؛ مستقیماً از کتاب "فتوح" سیف نقل کرده و بار دیگر از کتاب تاریخ الکامل ابن اثیر

دیگری غیر از قول سیف را نیاورده است. ولی در مورد احادیث سیف، وی به دو گونه روایت کرده است: الف) عیدالله بن سعید الزهری، از عمویش یعقوب ابن ابراهیم و او از سیف نقل کرده است. ب) السری بن یحیی، از شعیب بن ابراهیم، از سیف نقل کرده است. طبری در این مورد، اقوال سیف را از کتاب او به نامهای "الفتوح و الردة" و "الجمل و مسیر عائشة" روایت کرده است.

منابع دیگر قصه عبدالله ابن سبأ غیر از طبری، افراد دیگری نیز راوی افسانه تاریخی عبدالله ابن سبأ بوده‌اند. از جمله آنها ابن عساکر می‌باشد. ابن عساکر (متوفی ۵۷۱ هـ)

سلسله راویان افسانه سبئیه^۱



قبلاً" آوردیم که سیف از جاعلان حدیث بود، از جمله احادیث او نیز ماجرای عبدالله ابن سباء است. برخی از علما همچون علامه طباطبایی (ره) کلاً وجود ابن سباء را زیر سؤال برده‌اند و برخی نسبت تشیع به وی را. اما آنچه در این بین حائز اهمیت می‌باشد عمل ابن سباء است که حاکی از وجود افرادی است که در مورد ائمه هدی غلو می‌نمودند. شیعه علی رغم احترام و قداستی که برای شخص رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین قائل است، هرگز در مورد آنان ادعای الوهیت نمی‌کند. در سوره مائده چنین می‌خوانیم:

"قل يا أهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا كثيراً و ضلوا عن سواء السبیل"^۱

امام صادق ﷺ در این باره فرمود: "و ما نحن عبید الذی خلقنا و اصطفانا و الله ما لنا علی الله من حجة و لا معنا من الله براءة و انا لمیتون و موقوفون و مسؤولون من أحب الغلاة فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا، الغلاة کفار و المفوضه مشرکون لعن الله الغلاة."^۲

و نیز فرموده است: "لعن الله عبدالله ابن سباء، إنه ادعی الربوبية في أمير المؤمنين و كان و الله أمير المؤمنين عبدالله طائعاً و بلی لمن کذب علينا و ان قوماً يقولون فینا ما لا نقوله في أنفسنا نبرء إلى الله منهم نبرء إلى الله منهم؛ یعنی لعنت خدا بر عبدالله ابن

سباء که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیرالمؤمنین ﷺ. بخدا قسم که آن حضرت بنده مطیع خدا بود. وای بر کسانی که دروغ گفتند بر ما! طایفه‌ای می‌گویند درباره ما چیزی را که ما آن را در حق خودمان نمی‌گوییم. آن گاه دو مرتبه فرمود ما بیزاری می‌جویم از ایشان به سوی خدا."^۳

سلطان الواعظین شیرازی در کتاب خود آورده که حضرت امیر ﷺ عبدالله ابن سباء را سه روز محبوس کرده و چون وی توبه نمود، به آتش سوزانیده شد.^۴

از علی ﷺ نیز درباره غلات چنین روایت شده است:

"دعاني رسول الله ﷺ فقال: إن فيك مثلاً من عيسى، أبغضته يهود حتى بهتو أمه و أحبته النصاري حتى انزلوه بالمنزل الذي ليس له، ألا و انه يهلك في اثنتان: محب يقرظني بما ليس في، و مبغض يحمله ثنائي على أن يبهتني، ألا و إلی لست بنبي و لا يوحى إلي و لكني أعمل بكتاب الله و سنة نبيه ما استطعت فما امرتكم به من طاعة الله فحق عليكم طاعتي فيما أجبتم أو كرهتم."^۵

حضرت رسول اکرم ﷺ در مورد حضرت امیر فرمودند: "یا علی! مثلك في أمتي مثل المسيح عيسى بن مريم افترق قومه ثلاث فرق: فرقة مؤمنة و هم الحواريون، و فرقة عادوه و هم اليهود و فرقة غلوا فيه فخر جوا عن الإيمان و إن أمتي ستفترق فيك ثلاث

فرق: فرقة شيعتك و هم المؤمنون و فرقة عدوك و هم الشاكون، و فرقة تغلوا فيك و هم الجاحدون و أنت في الجنة يا علي و شيعتك و محب شيعتك، و عدوك و الغالي في النار."^۶

و اما غالی کیست و به چه کسی اطلاق می‌گردد؟

غلاة جمع غالی است که در پارسی به معنی گزافه‌گویان می‌باشد. آنان فرقه‌هایی از شیعه‌اند که در تشیع افراط نموده و درباره ائمه خود گزافه‌گویی کرده و ایشان را به خدایی رساندند و یا قائل به حلول جوهر

(۱) بگو ای اهل کتاب به ناحق در دین خویش غلو مکنید و از خواهشهای آن مردمی که از پیش گمراه شده بودند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی مکنید. (مائده، ۸۱)

(۲) شیرازی - سلطان الواعظین: شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸، چاپ ۳۳، ص ۱۷۶

(۳) همان منبع

(۴) همان منبع

(۵) الاسدی الربعی الحلی - حافظ بن البطریق شمس الدین یحیی بن الحسن بن الحسین: عمدة عیون صحاح الاخبار - المحمودی، الشیخ مالک و البهادر، الشیخ ابراهیم (محقق)، منبلیه الامام القائد السید الخامنئی، ۱۴۱۲، الطبعة الثالثة، الجزء الاول، ص ۲۶۵-۲۶۶، حدیث ۳۴۰

(۶) غفار - عبدالرسول: شبهة الغلو عند الشيعة، الطبعة الاولى، دارالرسول الاکرم، دارالحجة البيضاء، لبنان، ۱۴۱۵ هـ.ق. ص ۷۰

یک ازدها و یک شیر، نگهبانی او را به عهده دارند! او همان صاحب الزمان است که روزی خارج شده و دجال را به قتل خواهد رسانید. و مردم را از ضلالت و گمراهی به سوی هدایت سوق می‌دهد، و روی زمین را از مفاسد اصلاح می‌کند.

همه این چهار گروه به "اصل بداء"^۵ معتقدند! و می‌گویند: برای

(۱) مشکور - محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، چاپ سوم، ۱۳۶۲، تلخیص از ص ۱۵۱-۱۵۲

(۲) عسگری - سیدمرتضی: عبدالله ابن سبأ و افسانه‌های تاریخی دیگر، فهری زنجانی - سید احمد (مترجم)، چاپ دوم، ۷۷-۷۹

(۳) یعنی: آن گاه که کار زشتی را نگرستیم، آتش خود را شعله ور ساخته و قنبر را باز خواندیم.

(۴) سوره قیامة - آیه ۱۷ و ۱۸، یعنی: بر ماست گرد آوری قرآن و خواندن آن، هرگاه خواندیم تو در خواندنش پیروی کن.

(۵) بداء اعتقاد به دین است که خداوند عالم مشیتش را بر حسب مصالحی تغییر می‌دهد. بداء به معنی پشیمانی خداوند از امری در شیعه جایز نیست. بلکه به اعتقاد شیعه چون خداوند قادر مطلق است و به نص آیه: "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِتْ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (رعد - ۳۹) بنابر مصالح کونیه هرگاه بخواهد امری را می‌تواند باطل سازد، و به جای آن امری دیگر را برقرار فرماید.

بداء در این صورت به معنی نسخ است. چنانکه خداوند امامت اسماعیل را بنابر مصالحی نسخ فرموده و درباره او بدا حاصل شد. در این باره حضرت صادق (علیه السلام) فرموده است: "ما بدا الله فی شیء، کما بدا لله فی اسماعیل النبی."

او زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد. وقتی خبر شهادت مولا به آنان رسید، گفتند: علی (علیه السلام) نمی‌میرد و اگر مغز او را در میان هفتاد بسته به نزد ما بیاورند، باز هم ما مرگ او را تصدیق نخواهیم کرد! و چون گفتار آنان در نزد حسن بن علی (علیه السلام) نقل گردید، گفت: اگر پدر من علی (علیه السلام) نمرده است پس چرا ما ثروت او را تقسیم کرده، و همسرانش را به شوهر دادیم!

* گروه دوم از سبئیة بدین عقیده هستند که علی بن ابی طالب نمرده و در میان ابرها به سر می‌برد. آنان چون قطعه ابری صاف و سفید رنگ و شفاف و نورانی را در حال رعد و برق زدن می‌بینند، از جای خود بر خواسته و در مقابل آن قطعه ابر به دعا و تضرع می‌پردازند و می‌گویند اینک علی (علیه السلام) در میان ابر از مقابل ما گذشت.

* گروه سوم از سبئیة عده‌ای هستند که می‌گویند: علی (علیه السلام) مرده است ولی قبل از روز قیامت مبعوث و زنده خواهد شد و تمام اهل قبور نیز با وی زنده می‌شوند تا او با دجال به جنگ و محاربه پردازد و در بلاد و شهرها و در میان افراد بشر عدل و داد را بگستراند. این گروه بر این عقیده‌اند که علی (علیه السلام) خداست و رجعت خواهد داشت.

* گروه چهارم از سبئیة، به امامت محمد بن علی (علیه السلام) (محمد حنفیه) معتقد می‌باشند، و می‌گویند او در کوه رضوی در میان غاری زندگی می‌کند!

نورانی الهی در ائمه و پیشروان خود شدند و یا به تناسخ قائل گشتند. اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار عدد است: تشبیه، بداء، رجعت و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده‌اند، در اصفهان خرمیه، کوزکیه، درری مزدکیه و سنبادیه، در آذربایجان ذاقولیه و در بعضی از نقاط محمره یا سرخ جامگان و در ماوراء النهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند. آنان در آغاز تنها درباره ائمه خود غلو می‌نمودند ولی بعد از قرن دوم هجری برخی از آنان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با حکومت وقت به مخالفت برخاستند.^۱

فرق سبئیة^۲

* اولین فرقه از آنان، کسانی هستند که به نزد علی (علیه السلام) رفته و گفتند: تو هستی. تو هستی. حضرت فرمود: من چه هستم؟ گفتند: تو خالق آفریننده‌ای! حضرت آنها را توبه داد ولیکن آنان باز نگشتند، لذا آن حضرت آتشی برافروخت و همگی آنان را به آتش سوزانید و چنین رجز خواند که:

لَمَّا رَأَيْتَ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا
أُحْجَتِ نَارِي وَ دُعوتِ قَبْرِ^۳

برخی از این قوم تا امروز باقی مانده‌اند و این آیات را تلاوت می‌کنند: "إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ"^۴

و معتقدند حضرت علی رحلت نفرموده و بر ایشان مرگ روا نیست و